

دانش در اصل به دنبال قواعد استنباط است در حالی که در مطالعات مربوط به تنويع اجتهاد، به يك معنا، تحليل فلسفي نسبت به اجتهادهای مختلف صورت می گیرد. بعد از این گونه تحليل های فلسفي است که به روش شناسی هر يك از انواع اجتهاد دست پیدامی کنیم. بحث روش شناسی هم اصولاً در فلسفه علم جای دارد و آنچه در گذشته در علم اصول نسبت به بعضی از تنويع ها انجام گرفته، به این دلیل بوده است که علمی به نام فلسفه فقه وجود نداشته و بعضی از موضوعات مورد نیاز که در فضاهای ذهنی عالمان شکل می گرفته است، به تناسب نزدیک بودن آن بحث به يك علم، در آن علم مطرح می شده است. بنابر این طرح این مسایل و تنويعات در اصول، به معنای اصولی بودن آن ها نیست.

تأثیر تنويع اجتهاد در پاسخگو تر شدن فقه نسبت به نیازهای جامعه و تحول در فقه را توضیح دهید؟

در ابتدا باید توجه داشت که تنويع های اجتهاد در يك سطح قرار ندارد؛ به عنوان مثال تقسیم اجتهاد به متجزي و مطلق شاید چندان کاربرد نداشته باشد و اگر هم کاربرد دارد، خیلی اساسی نیست و اگر هم اساسی است، ضرورت و فوریت ندارد. اما پاره ای از تنويع ها که هنوز لباس عمل به تن نکرده اند، فایده های اساسی تری برای فقه دارند. یکی از کارکردهای تنويع اجتهاد این است که به روش شناسی آن اجتهاد دست می یابد و مقدمات ویژه هر اجتهاد را از نظر روش شناسی شناسایی می کند و این چیز کمی نیست بلکه خیلی مهم است.

پیشنهادهای می شود مطالعاتی در راستای تنويع و با نگاه کاربردی تر، به طور جدی صورت بگیرد، با این رویکرد که اجتهاد از حالت بساطت و تجزیه نشده خارج و فقه پاسخگو تر شود. وقتی شما يك نوع اجتهاد را برای همه حوزه ها دنبال می کنید و آن را در همه زمینه ها به عنوان يك نسخه می پیچید، ممکن است این اجتهاد توان پاسخگویی به همه حوزه ها را نداشته باشد، چون با يك ساز و کار اجتهادی در همه جا حضور می یابید، در حالی که هر عرصه و حوزه ای ممکن است ساز و کار متناسب با خود را نیاز داشته باشد.

اگر مبنای نظر به تنويع را تقسیم اجتهاد به دو چه به متعلق بدانیم چه نوعی برای آن تصویری می شود؟

اگر متعلق اجتهاد را مبنایی برای تنويع در نظر بگیریم، نباید تصور شود فقط يك زاویه نظر برای تنويع اجتهاد نسبت به آن متعلق وجود دارد. بلکه ممکن است از جهات گوناگونی يك متعلق تنويع شود: يك بار از آن جهت که آیا متعلق اجتهاد فقط باید كل باشد یا جزء هم می تواند باشد؟ يك بار از حیث

مطلق مطرح شده است. جهتی که بر اساس آن تقسیم اجتهاد به متجزي و مطلق صورت گرفته است دامنه تحقق اجتهاد در شخص است که یا نسبت به بخشی از فقه صورت گرفته است که می شود اجتهاد متجزي، یا نسبت به همه یا اکثر ابواب فقه که می شود اجتهاد مطلق.

نزد اهل سنت تنويع دیگری صورت گرفته است و آن تنويع به اجتهاد مطلق، اجتهاد منتسب، اجتهاد تخریجی و اجتهاد تریجی است.

آیا ضرورت دارد که تنويع های جدیدی از اجتهاد رایج شود؟

تنويع در اجتهاد زوایای مختلفی دارد و واقع نشدن تنويع بر اساس این زوایا به معنای عدم امکان، عدم معقولیت یا عدم وجوب و ضرورت آن نیست. اصولاً خوب است که اجتهاد تنويع شود. آنچه که در گذشته رخ داده، گواه آن است که چنین قابلیت در اجتهاد هست؛ یعنی اجتهاد يك امر بسیط غیر قابل تنويع نیست، بلکه تنويع شدنی است و ظرفیت پذیرش تنويع را دارد اما این که چرا فقط این تنويع ها انجام شده ناشی از ضعف مطالعات فرا اجتهادی درباره اجتهاد است. بنابر این اگر ما تشخیص دهیم که می توان اجتهاد را از زوایای دیگری تنويع کرد، باید این کار را انجام دهیم و اتفاقاً خیلی هم مهم است.

سوال اساسی این است که اهداف تنويع اجتهاد چیست و چه فایده ای بر آن مترتب است؟

تنويع اجتهاد فضای ذهنی و علمی را آماده می کند تا مقدمات ویژه ای که برای آن نوع خاص اجتهاد لازم است، فراهم شود. در حالی که اگر چنین تنويعی صورت نگیرد، به همه اجتهادها با يك نگاه و در يك سطح نگرسته می شود و به شکل عام و غیر تخصصی مقدمات اجتهادی برای همه لحاظ خواهد شد. البته همه اجتهادها يك سلسله مقدمات مشترک دارند، اما بعضی از اجتهادها ممکن است مقدمات ویژه ای داشته باشند. کشف مقدمات ویژه هر اجتهاد، متفرع بر تنويع است. بنابر این تنويع اجتهاد يك امر لازم و ضروری است.

مطالعات فرا اجتهادی که برای دست یابی به تنويع در اجتهاد لازم است از چه سخی است؟

به نظر می رسد سخی این مطالعات فقهی نیست. اما از آن جا که تنويع هایی که تا کنون صورت گرفته در فضای اصول بوده است، ممکن است گفته شود سخی این مطالعات اصولی است. اما با نگاه دقیق تر می توان گفت ماهیت آن ها، فلسفه فقه و فلسفه اجتهاد است، چون يك مطالعه خارج از اجتهاد است. هر چند که دانش اصول نیز بیرون از اجتهاد است، ولی این

می توان اجتهاد را از حیث نوع استنباط به اجتهاد مستکشف حکم و اجتهاد نظریه پرداز تقسیم کرد. سخن این است که اجتهاد به لحاظ متعلق نیز قابل تنويع است به این معنا که انجام اجتهاد در هر حوزه مفهومی را پدید می آورد که از آن می توان به «اجتهاد معطوف به...» تعبیر کرد

در زمینه پاسخگویی فقه به نیازهای جدید و تحول در استنباط ظاهراً جناب عالی در این باره نظریه تنويع اجتهاد را مطرح کردید سوال این است که آیا اجتهاد اساساً قابلیت تنويع دارد؟

بله. اجتهاد ذاتاً تنويع پذیر است. دلیل آن این است که اجتهاد ابعادی دارد و بر اساس بسیاری از این ابعاد می توان به تنويع های خاصی دست زد؛ مثل تنويع معروفی که در گذشته رخ داده و اجتهاد از حیث دامنه به اجتهاد مطلق و متجزي تقسیم شده است.

می توان اجتهاد را از حیث نوع استنباط به اجتهاد مستکشف حکم و اجتهاد نظریه پرداز (نظریه فقهی) تقسیم کرد. سخن این است که اجتهاد به لحاظ متعلق نیز قابل تنويع است به این معنا که انجام اجتهاد در هر حوزه مفهومی را پدید می آورد که از آن می توان به «اجتهاد معطوف به...» تعبیر کرد بر این اساس اجتهاد معطوف به سیاست، اجتهاد معطوف به فرهنگ، اجتهاد معطوف به قانون و... شکل می گیرد.

اجتهاد ذاتاً تنويع پذیر است و این تصور که اجتهاد غیر قابل طیف بندی است، و یا طیف بندی آن مفید فایده نیست تصور غلطی است و باعث بروز نیافتن قابلیت های اجتهاد می شود.

آیا تنويع اجتهاد در میان مذاهب اسلامی تحقق خارجی هم پیدا کرده است؟

اتفاقاً هم در میان شیعیان و هم در میان اهل سنت تنويع اجتهاد تحقق یافته است. در هر دو مذهب اجتهاد متجزي و

چکیده گفت و گو

نظریه تنويع اجتهاد، تحول در فقه را از حیث روش اجتهاد دنبال می کند. به این نحو که با اندیشه تنويع اجتهاد می توان به روش شناسی اجتهادها دست یافت و مقدمات ویژه هر اجتهاد را از نظر روش شناسایی کرد.

هر چند در گذشته نیز اجتهاد به انواعی چون مطلق و متجزي تقسیم شده اما این نظریه، تنويع را بسیار گسترده تر و ساز و کار ورود دانش های تخصصی و بهره گیری از این دانش ها را بیان می کند. در این اندیشه موضوع شناسی جایگاه بر جسته ای می یابد.

از منظر اندیشه تنويع اجتهاد، کشف مقدمات ویژه هر اجتهاد، متفرع بر تنويع است. در حالی که اگر چنین تنويعی صورت نگیرد، به همه اجتهادها با يك نگاه و در يك سطح نگرسته می شود و به شکل عام و غیر تخصصی مقدمات اجتهادی برای همه انواع اجتهاد لحاظ خواهد شد. نکته دیگری که باید یادآور شد آن است که هر چند این نوع نوع شدن اجتهاد از زاویه های گوناگون امکان پذیر است اما در این نظریه، تنويع تنها به لحاظ متعلق اجتهاد مد نظر بوده است که گاه فرد است، گاه جامعه، گاه سیاست، گاه اقتصاد و... به طور خلاصه؛ می توان گفت تنويع به لحاظ متعلق، کانون تحول در اجتهاد است و آن چه آن را نوع خاصی می کند، منهج و روش است.

درباره نسبت اندیشه تنويع به نظریه تاثیرز مان و مکان در اجتهاد هم استاد مبلغی، این دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) را یکی از پایه های نظریه تنويع می داند و درباره ارتباط نظریه تنويع با قانون گذاری هم از اجتهاد معطوف به قانونگذاری سخن می گوید.



ویژه نامه نوروزی

روزنامه خراسان

فروردین ۱۳۹۳